

هدایت همگانی را این سرعت یابی محزون و مشغول می‌دارد. این نخویفها (آیه قبل) که در دل هوچیگران و اولیای شیطان خانه می‌گزینند و از زبانشان بیرون می‌آید، مردمی را که ایمانی بی‌پایه دارند و در حال نوسان به سر می‌برند، به سوی قدرت فریبنده و جاذبه شرک می‌کشاند و به سوی آن شتابزده می‌شوند. این شتابزدگی بعضی سست ایمانها به سوی جاهلیت، چنانکه در پایان اُحُد و پس از آن نمودار شد، آن حضرت را پس از آن کوششها و جهاد و هجرت، از جهت کندی پیشرفت دعوت، یا اندیشه کوتاهی در رسالت، غمگین می‌ساخت. *ولا يحزنك... نهی از حزن از جهت آثار آن است که مبادا موجب توقف در انجام رسالت شود. دید محیط پیمبر، حال و آینده این سرعت گیرنده و سرعت یابنده در کفر را می‌بیند، که خودشان از آن غافلند، و خداوند محیط به همه است و پیمبرش را هشیار و تثبیت می‌کند که اینها هیچ و برای همیشه به خدا - اراده و سنن متحرك و متكامل او - زیان نمی‌رسانند، تنها خود زیانکارند.*

این آیه خطاب تسلیت آمیزی برای رسول اکرم (ص) است: نه اینها نمی‌توانند به خدا و مشیت و سنن او زیان رسانند، بلکه شتاب آنان به کفر، اگر در سطح حق و ایمان را زیان رساند، آنرا پایدارتر و عمیق‌تر و نیرومندتر خواهد کرد، و اگر وقفه‌ای در گسترش آن پیش آید برای همیشه نیست و با نیروی بیشتری آشکار می‌شود: *لن يضروا الله شيئا، و نه آنها از برگشت و روی آوردن به کفر بهره‌وافر می‌کنند که اشباع همه قوای انسانی است در جهت مادی و معنوی و دنیوی و اخروی، خواهند داشت: *يُرِيدُ اللَّهُ أَلاَّ يَجْعَلَ لَهُمْ حِزَابًا فِي الآخِرَةِ*. در محیط دنیای محدود حیوانی و غرائز و درگیری آنان دچار عذاب دردناکی هستند: *وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ*.*

إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْإِيمَانَ بِالْأَمْوَالِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

و همچنین آنان هم که پیش از شتاب گرایشگرانه به کفر، همچون مشتری در بازار زندگی خریدار کفر و فروشنده سرمایه‌های فطری ایمانند، نمی‌توانند اندک زیانی به خدا رسانند و با این تجزیه روحی دردآور ایشان را هم عذابی

دردناک است .

وَلَا يَخْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّمَا نُقَالِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُنْفِئُ لَهُم لِيُذَادُوا إِنَّمَا ،
وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ .

این آیه درسی است به مؤمنان که فریفته امکانات کافران نشوند، و هشدار می‌دهد به کافران، تا شاید به پایان زندگی خود بیندیشند . هیچ نباید پیش خود حساب و گمان کنند که این آرزوها و شهوات و بهره‌هایی که چشم و گوش و دل و زندگی آنان را پر کرده است و در میان آنها رهایشان کرده‌ایم ، برای خود و نفوسشان خیر و از طرف ما خیرخواهی برای آنها باشد . اینگونه امکانات و رهائی و افسار-کسیختگی، برای آنست که تاجر چه بتواند در سرکشی و طغیان خود پیش روند تا عذاب زبونی و زبونی آور .

نهدیدهای دو آیه قبل که گرایندگان و خریداران کفر، بهره در آخرت ندارند و تکرار اللهم عذاب الیم، و همچنین آیات مانند آنها، و از سوی دیگر باز بودن راه زندگی و خوشی برای آنان، منشأ این اندیشه و گمان است، که خداوند برای آنان خیر و خوشی خواسته و آنها را شایسته چنین زندگی ساخته، این اندیشه همیشه برای آنان و دیگر کوتاه‌اندیشان هست. این آیه پرده از چنین راز و ظاهر فریبنده برمی‌دارد که نباید آنها که رو به کفر رفته‌اند چنین گمان برند که همینکه به آنها ثروت و قدرت دادیم و جلو پیشرفت آنها و دستشان را باز گذاردیم به خیر و سعادت آنان خواهد بود . قرآن این حقیقت را برای آنان که می‌توانند چشم خود را باز کنند عریان می‌نماید : إِنَّمَا نُقَالِي لَهُمْ لِيُذَادُوا إِنَّمَا . لام لیزدادوا، ظاهر در اراده است نه عاقبت ، چون کفروا ، ظاهر در این است که به اراده خود به سوی کفر گرائیده‌اند . همینکه آنها به اراده خود به کفر گرائیده‌اند ، اراده خدا هم بر طبق سنن، بدین تعلق گرفته تا آنها خود در گناه و از جهت گناه افزایش و تکامل یابند که نتیجه قهری املاء است، نه «لیزدادوا اثمهم» و پیاپایش عذاب خوارکننده

است در مقابل سرکشی و خودبزرگ بینی آنان : وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ در پایان مهلت^۱.

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ، وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِعَكُمْ عَلَىٰ الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِيٰ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ، وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ.

آگاهی و درس دیگری است به مؤمنان برای آمادگی و هشجاری. در جهت مقابل کافر سرعت و مسارعت می گیرند و از خدا و خود رهایی شوند تا هر چه خواهند در زمین و در میان بندگان خدا تاخت و تاز کنند، مؤمنین که با خدا پیوند و پیمان دارند، به همان حال که هستند و در هر حال، خدا رهایشان نمی کند، در گیرها و مصائب و آزمایشها برایشان پیش می آورد - (مضمون این مطلب مقدر است) - حتی یَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ این منت جاری و همیشگی خدائی است، از همان هنگام آگاهی و ایمان، همیشه بوده و هست.

مفهوم ما كان الله... بجای «لیس، ما، الله»، لیدر المؤمنین، به جای «لیدر کم» بیان سنت الهی درباره همه متصفین به ایمان است. مخاطب «علی ما اتم علیه»، به ظاهر سیاق، مؤمنان حاضر در زمانند، نه کافران و منافقان، چنانکه بعضی مفسران گمان کرده اند. ما، اشاره به وضع کنونی آنها است با جمله بس بلیغ اسمیه حال ثبات و امنیت و بهره گیری از اتساع به ایمان که در آن مؤمن حقیقی و ثابت با ضعفای در ایمان و منافقان ممتاز نیستند. حتی... بیان نهایت این وضع است، از، ما اتم علیه، تا یَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ. که بر طبق سنت الهی حوادث و مصائب و ابتلاآت باید پیش آید؛ حکمت و منت خدا این نیست که مؤمنان را به همان حال و وضعی که شما دارید، ثابت و راکد و اگذارند، گرفتاری و مصائب و ابتلاآت باید پیش آید، تا

۱- وَلِيَنَّ أُمَّهَاتُ الظَّالِمِينَ فَلَنْ يَمُوتُوا أَخَذَهُ، وَهُوَ لَهُ بِالْمِرْصَادِ عَلَىٰ مَجَازٍ طَرِيقِهِ وَبِمَوْضِعِ الشَّجَا مِنْ مَسَاغِرِ رِيْقِهِ. (نهج البلاغه، از خطبه ۹۷).

و اگر به ستمگر مهلت و فرصت داد، گرفتن او هم هرگز از اراده اش معفو نمی شود، و او (خدا) برای ستمگر در گذرگاه راهش به کمین ایستاده است، و چون استخوان در گلو راه بر او می گیرد.

آلودگان به کفر و جاهلیت و جواذب آن از پیشروان پاکیزه شده و تکامل یافته جدا و مشخص شوند. نه املاء کافران در پایان به خیر آنها و نه گرفتاری و مصائب مؤمنان به زیان اینان است، هر دو بر طبق حکمت و سنت سنیه الهی می باشد، که در باطن آفرینش جهان و حیات انسان جریان دارد و تا به غایت نرسد و از پرده بیرون نیاید کسی آگاهی همه جانبه از آن ندارد: **وَمَا كُنَّا اللَّهُ لِيُظِلَّكُمْ عَلَى الْغَيْبِ**. پس مجالی نیست تا کسی گمان برد که خداوند پیش از برخورد با حوادث و مصائب خبث را از طیب جدا کند و آنها را بشناساند. روش خداوند این است که بر طبق مشیت خود، از میان هزارها مردم، کسانی را برمیگزیند و به سوی خود جذب می کند: **وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ**، دیگر آیه در اینجا از حد اطلاع و غیب یابی آنان بیانی ندارد، زیرا درجات رسل مختلف و حد اطلاعتشان محدود است و آنان را آگاه می کند نه از غیب اطلاع کامل می دهد. من رسله، اگر تبعیضی باشد نه بیانی، اشاره به همین وظیفه است که کسانی را برمیگزیند که غیب شناس و رازدانند. پس بر دیگران همین وظیفه است که به خدا و رسلش ایمان آورند و اگر ایمان آوردند و پروا گرفتند، پاداش بزرگ می یابند و شود که در پیر تو آن چشمشان باز و رازین شود: **فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ** **وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ**.

وَلَا يَخْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرٌ لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، **وَبِهِ مِيرَاتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ**.

ما آتاهم الله، هر گونه سرمایه مادی و معنوی است. این آیه هشدار می دهد که دیگر به مؤمنانی است که هنوز وابسته و دلبسته به مال هستند و خصلت بخل دارند، که بخل منافی با جهت حرکت ایمانی و وابستگی به خدا و هدفهای برتر است. و همچنین، منافی با این دید ایمانی است که دیگر سرمایه ها و ثروتها از فضل خداست که در دسترسشان قرار داده نه ملک آنها که هر گونه خواهند در آن تصرف یا ذخیره کنند و بخل ورزند: **بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ**.

بخل ورزان هم همچون کافرانند، کافران همینکه راه تاخت و تازشان و دستشان

در راه تجاوز باز است گمان می‌کنند به خیر آنهاست؛ بخیلان همینکه دست خود را از دستگیری دیگران باز می‌دارند، آنان را کفر و اینان را بخل از بینش و عاقبت‌اندیشی باز می‌دارد، آنان با گناه و ستم افزایش می‌یابند و دچار عذابند، اینان بخلشان چون ریسمان و زنجیری خواهد شد، همچنانکه بخل چشم و گوششان را از هر بانگی جز اندوختن و انباشتن ثروت و دستشانرا از دستگیری مستمندان و در راه خیر و پایشان را از راه اقدام در حق، می‌بندد و غلهائی بر کردن و دستشان زده می‌شود.

این آیه از آینده - یوم القيامة - آنان خبر می‌دهد. سین سیطوقون و فعل مجهول از باب تفعیل، نزدیکی و تکامل این طوق را می‌رساند، بدون اینکه فعل را به فاعل استناد دهد اشعار به وضع طبیعی بخل دارد. آیه ۸ سوره یس: *وَإِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا* قَهِي إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ، از گذشته خبر می‌دهد. ما بخلوا، اشاره به همان علاقه‌ها و بستگی به مال است. اینها چشمشان از دیدن جهت بقای مال که همان انفاق است کور شده به جهت فانی آن که نگهداری است دل بسته‌اند. البته در عین اینکه سین، تقریب و تأکید را می‌رساند، ظهور کامل این سرانجام در روز قیامت است، پس پیش از آنکه محکم و پیچیده شود باید طول وابستگی و بخل را برید و خود را از بستگی به آن - نه تصرف و مالکیت به حق در آن - آزاد ساخت. با این بینش ایمانی که خدا قدرت تصرف داده این سرمایه‌های حیاتی را در دسترس گذارده و میراث از او و وارث او است و از شما عمل و انفاق: *وَبِهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ*. تا علاقه به هر چه، غیر خدا، بند و زنجیر روح و اندیشه نشود. مال خواه و ناخواه دست به دست می‌گردد و وارث همه مالک الملك است و آنچه بر آنان می‌ماند همان طوق دوزخی است. این عمیقترین حکمت انفاق است

تا کند جولان به گرد آن چمن
بخت نو در باب از چرخ کهن
آن ندائی دان که از بالا رسد
بانگ گرگی دان که آدمی دزد

۱- کنده تن را ز پای جان بکن
غُلّ بخل از دست و گردن دور کن
هر ندائی که ترا بالا کشد
هر ندائی که ترا حرص آورد

که از سر چشمه ایمان و قصد تقرب ناشی می‌شود، نه قانون و تحمیل. هر انسان آگاهی این را احساس می‌کند که در هر انفاق مال و هر چه به آن وابسته است، از بند و قیدی آزاد و رها می‌شود. این حکمت و تأثیر روانی انفاق ثابت تر و همگانی تر از تعاون و تبادل محبت و رحمت و سامان یافتن زندگی، در مجتمع اسلامی و انسانی است.

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ، سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَ قَتَلَهُمُ الْآلِيبَاءُ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ قَوْلُ ذُو قُوَّةٍ عَذَابَ النَّارِ بِمَا قَدَّمْتُمْ عَلَيْكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِغَلَّامٍ لِّلْعَالَمِينَ .

این گفته که خدا فقیر است و ما بی نیازیم، به قرینه آیه بعد و روایاتی که در شأن نزول آن آمده از یهودیان و یهود مسلکان است. یهودیانی که گویا در انتظار منجی موعود و به سراغ او، به اطراف یثرب هجرت کردند و برای دفاع از خود و نگهداری اموال و ذخائرشان قلعه‌ها ساختند و سرمایه‌دارانشان به شغل رباخواری و زرگری و امثال آن پرداختند. پس از آنکه اسلام در مدینه پایه گرفت با نزول آیات گذشت و انفاق، دست و دل مسلمانان باز گردید و با تحریم ربا و بهره‌کشی‌ها نفوذ مالی یهودیان در میان مسلمانان بسته شد، چنانکه یثرب قبیلگی و کینه‌نوزی و اختلاف جاهلیت، به گونه و نمونه بارز تعاون و تبادل خیر و رحمت درآمد، پیش از آنکه راههای سودبری و بهره‌کشی یهودیان بسته شود، وحدت و تعاون و انفاق در میان مسلمانان از هر قبیل و نژاد، باخوی میراثی و آئین نژادی و خصلت مال اندوزی و بخل یهودیان ناسازگار بود؛ شاید همین تضادهای روش و تعالیم اسلام با قومیت و خوی یهودیت بود که با آن بشارات و انتظارات و هجرت، به دشمنی با تبلیغات و استهزاهای وطن‌هایی به تعالیم و احکام آن پرداختند. یکی از گفته‌ها و طعن‌های آنها در مقابل با آیات انفاق (برای خدا، و فی سبیل الله) همین بود، که خدا - خدای شما - فقیر و ما غنی هستیم: ان الله فقیر و نحن اغنیاء. همان کسانی که از انفاق بخل می‌ورزند و برای توجیه بخل و مالپرستی خود، اینگونه

شبهه‌ها و عذرهای می‌آورند یا سوآلها طرح می‌کنند؛ تا از انفاق و دستگیری مالی که نخستین حرکت انسان به سوی خدا و خلق و از پایه‌های دعوت رسل است خودداری کنند. گویا این گفته با اندیشه آنان سوآلی انکاری را می‌رساند: خداوند نیازمند و ما بی‌نیازیم؟! که طالب انفاق است. اگر بی‌نیاز است چرا خود نیاز نیازمندان را بر نمی‌آورد؟ اگر از ما می‌خواهد پس ما بی‌نیازیم؟ چون این گفته‌ها و شبهه‌تراشیهای اسرائیلی که به دلیل ضمائر جمع، از گروهائی فرودمایه تراوش می‌کرد و در ضعف و مسلمانان اثر می‌گذاشت و جلو پیشرفت دعوت را که بر پایه فداکاری و گذشت نهاده شده می‌گرفت و شایسته جواب نبود و آن حضرت را آزرده می‌ساخت، خداوند در قرآن بایبانی تسلیت آمیز آورده است: لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ... که خداوند پیش از علم، سخن آنان را شنیده، آنرا ضمن پرونده جنایات و سرکشی‌هایشان ثبت خواهد کرد: سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا. با کشتارهایی که می‌کردند: وَقَتْلَهُمُ الْاَنْبِيَاءَ. آنان با همین بهانه جوئی پیمبران خود را که می‌خواستند دعوت و سنت ابراهیمی را احیاء کنند می‌کشتند، چون سران آنها را به گذشت از مال و جان و تعالی دعوت می‌کردند. این گناهان و سرکشیها، و کشتارهای ثبت شده، آتشی می‌شود که سراپای هستی آنان را می‌سوزاند و همین است قول و فرمان: وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ. این آتش‌هاییکه در سراسر تاریخ هستی بنی اسرائیل را سوزانده، زبانه‌ایست از همین خویها و راه و روشی که از درون آنان سر می‌زند نه از خدا است و نه خلق: ذَالِكُ بِمَا قَدِمْتُمْ اَيْدِيَكُمْ وَاِنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلّٰمٍ لِّلْعٰبِدِیْنَ - نسبت به ایدیکم، از جهت آنست که نمودار آن اندیشه‌ها و خویها می‌باشد. صفت مبالغه، بیان نفی هر گونه ظلم است.

الَّذِينَ قَالُوا اِنَّ اللّٰهَ عٰهَدَ اِلَيْنَا اَلَّا نُوْمِنَ بِرَسُوْلٍ حَتّٰى يٰتِنَا بِقُرْبٰنٍ تَاْكُلُهٗ الْاَنْاَرُ ، قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِيْ بِالْبَيِّنٰتِ وَاِلٰدِيْ قُلْتُمْ فَاِمْهِنُوهُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ.

الذین ، در محل جر ، رد به الذین قالوا... ، در آیه سابق : محققاً شنید خداوند سخن آنان را که گفتند خدا با ما عهد بسته است...، و یا در محل رفع و وصفی دیگر از آنان است : همان کسان که گفتند ...

اینان به جای گذشت از تعلقات در راه خدا و کمال و بسط روح، قربانی فصلی را از رسوم و احکام ثابت و تقریبی و آثار نشانه نبوت و سوختنش را نمودار تقرب و عهد خدا می دانستند. اینهم بهانه دیگر بنی اسرائیل بود برای ردّ و سرپیچی از ایمان به این رسالت که: خداوند با ما پیمان بسته که به هیچ رسول - مدعی رسالت - ایمان نیاوریم تا آنکه چنان قربانی پیش آورد که آتش آنرا بنخورد! حتی... تا کله النار. حتی دلالت بر آخرین نشانه آن رسول و قبول قربانی، به گمان آنان بود. آتشی از آسمان فرود آید و قربانی را برباید. و یا نظر به شعار مشهور بنی اسرائیل است که قسمتی از قربانی باید سوخته «محرقة» شود همچنانکه در تورات آمده است. جواب بهانه جویی و غرور و سرکشی آنها را خداوند رازدان به پیمبرش القاء فرموده است: قل قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات... بالبینات که در نشانه درخواستی آنان نیامده، همان است که آثار کفر و خودپرستی رامی سوزاند، اشعار بدان دارد که نشانه خدائی همین بینات «تبیین حق و مشخص کردن آنها» است. بالذی قلم، به جای «عهد الیکم الله»، اشعار بدین دارد که این نشانه زبانه زد و ساخته خود آنان می باشد. با همه اینها، نه اینکه به پیمبران ایمان نیاوردید، آنان را که مخالف هواها و سودپرستی شما بودند، کشتید؛ پس در این پیشنهاد که راستگو نیستید، اگر آنگاه این پیامبر بیاورد باز ایمان نخواهید آورد.

فَإِنْ كَذَّبْتُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ رُسُلًا مِّن قَبْلِكُمْ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ.

بیان این آیه تسلیتی است به رسول گرامی (ص)، در برابر عذرها و عنادها و بهانه های مخالفان.

این روش تکذیب مکذبین همیشه بوده است، تو نخستین پیمبری نیستی که مورد اینگونه تکذیبها و بهانه جوئیها واقع شده ای؛ پیمبران گذشته با همه بینات و نوشته ها و کتاب روشنی بخش که درون و عقل را مشتعل می کند و غرائز و خویهای پست را، به جای قربانی سوخته که درخواست می کنند می سوزاند، آمدند، با همه اینها آنان را تکذیب کردند.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَ
أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ ، وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْفُرُورِ .

ذوق (= چشیدن طعم، اندکی خوردن) در آیات قرآن بیشتر درباره عذاب آمده و کمتر درباره رحمت و نعمت: «ولئن اذقنا الانسان منا رحمة... هود/ ۹»، «ولئن اذقناه نعماء بعد ضراء... فصلت/ ۵۰» این مسیر هر پدیده زنده و دارای نفس است که طعم و مزه مرگ را می چشد. و کل نفس خود دلیل بر عارضی بودن و از میان رفتن این حیات است.

در پیامد این حیات، مرگ جزء طبیعت و مسیر نهائی آن است: ذائقة الموت. آیا مسیر نهائی هر نفس به موت پایان می یابد؟ تعبیر آیه چشیدن، و اشاره آن به گذشتن از آنست. چون چشیدن وسیله عبرت و عبور است. چشیدن مرگ باید پیشدرامدی از ظهور و بسط کامل انسان ساخته شده اختیار و عمل باشد. همچنانکه احساس و ذائقه، نخستین نشانه ظهور حیات در پدیده تکامل یافته است، مرگ نخستین چشش مرحله بعد می باشد، تا ذائقه ها و چشیدن آن چگونه باشد و چه طعمی در یابد! در این مرحله کوتاه است که همه عوارض زندگی این جهان به پایان می رسد. پس چرا اهل آن از راه حق با همه سختی و سرسختیهای معاندین و فرمایگان طرفدار باطل باز ایستند و چشم به پایان این زندگی و آغاز زندگی دیگر نداشته باشند که در آن همه کوششها بی کم و کاست پاداش داده شود.

إِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ توفون، دلالت بر بهره مندی - ایفاء - کامل دارد که این جهان و زندگی محدود آن نمی تواند ظرف آن باشد. خطاب از شخص پیغمبر که در آیه سابق آمده به سوی جمع - او و پیروانش - جهت یافته، همانها که سنگینی انجام رسالت به عهده آنان آمده، گوی مسابقه در انجام تعهدها و رسالتها در نهایت میدان وسیع آن حیات است: فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ... فعل مجهول، زحرح - «زلزل» - تکرار معنارا می رساند: پس همان کسان که همی تکان داده و برکنده و دور شوند از آن آتش، و داخل شوند به بهشت پس گوی نجات را برده به آرزوی برتر

نائل گشته‌اند . بر کندگی پی‌درپی از آتش است که راه به بهشت را می‌گشاید .
 بر کنده شدن از آتش و برتر آمدن از آن دشوار است چون روی و بعد دیگر آن
 دنیا و بهره‌های آنست که در جان و درون ریشه دوانیده فریبنده گشته است و در
 حقیقت جز غرور و فریب نیست : *وَمَا آتَتْهَا الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْفُرُورِ* . اگر انسان متعهد
 و دارای رسالت ، به این چهار اصل آگاهی یافت و بینشش اینچنین سرعت یافت ،
 دیگر بهانه گیریهای دشمنان و دیارستان از مشرکین و یهود و ماوراء آنان، او را
 سست و افسرده و مأیوس نمی‌دارد : ۱- پایان این زندگی چشیدن مرگ است .
 ۲- پاداش کامل و نام آنگاه است که شب تاریک سپری شود و روز قیامت طالع گردد .
 ۳- فوز نهائی به بر کندگی از آتش و علاقه‌های آتشزا و سر بر آوردن از بهشت است .
 ۴- آگاهی به اینکه زندگی دنیا بهره‌ایست آنهم غرور انگیز .

چون مرگ در مسیر حیات و هر نفسی چشنده آنست، پس چه باید کرد که
 آسان مرد و برتر آمد و پروبال گشود؟ قرآن راه و روش آنرا می‌نماید: که با
 گذشت و انفاق آنچه تعلق گرفته، باید از وابستگی‌ها و تعلقاتی که ریشه دوانده و
 به زندگی پست دنیا بسته و آتش افروز است، یکی پس از دیگری بر کنده شود .
 زیرا در پی آن زندگی برتر است و ورود به بهشت : *و ادخل الجنة* ، که این باید ،
 به صورت شرط ، در آیه بیان شده : *فمن زحزح عن النار* ، هر که از این آتش مورد
 اشاره ، که محصول علاقه‌های پست و درون آنست و زبانه‌های آن سوختن مواهب
 انسانی خود، و آتش افروزیها و ستمها و حقوق بریها و سوختن استعدادها و حیات دیگران
 است^۱ ، اگر بر کنده و بر کنار شد و داخل بهشت گردید ، در این میدان مسابقه
 حیات که منتهای آن مرگ است ، فائز شده از تنگنای دنیا به فراخنای آخرت و
 جوایز آن نائل شده است : *فقد فاز* آنگاه است که این واقعیت برای همه مشهود
 می‌شود که دنیا جز بهره فریبنده و غرور انگیز نبوده و نیست : *وما الحياة الدنيا
 الا متاع الفرور*^۲ . پیمبران همین خطه و سیر حیات را می‌نمایانند : *كل نفس ذائقة*

۱- حرص تو چون آتش است اندر جهان باز کرده صد زبانه هر زمان
 ۲- از نظر بینایان هر کسی در دنیا بهره‌ای دارد که وسیله است. دنیا همچون گلخن
 ←

الموت... و پس از آنرا. یهودیان که خود را پیرو و وابسته به پیامبران گذشته می دانند، آئین خود را مسخ کرده همه را در خدمت دنیا و علاقه های آن گرفته اند و به هدایت قرآن و انفاق آن طعن می زنند: «ان الله فقير ونحن اغنياء» چون حریص ترین مردم به دنیا و مالند و بخیل ترین در انفاق: «وَلْتَجِدْهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْضِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ». بقره / ۹۶. زحزح و مزحزح را در قرآن در همین دو مورد آورده است.

لَتَبْلُؤُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا ، وَإِنْ تُصْبِرُوا وَاتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ .

هشدار و آماده باش به مسلمانان است که این درگیری و آزمایش ادامه دارد. افعال مؤکد به لام و تون لتبلون و لتسمعن، لزوم حتمی این آزمایشها و گرفتاریها را می رساند. آزمایشها و ابتلاآت که در متن زندگی و نفوس واقع می شود: فی اموالکم و انفسکم، اینها لازمه آن آگاهی به واقعیت مرگ و آن بینش به ماوراء آن و غایت حیات است که آفاق دید را باز و احساس به مسؤولیت را شدید می گرداند، و همه اینها منشأ درگیری و ابتلا است. آزمایشها و گرفتاریهایی که در زندگی و نفوس وارد می شود و همه را در معرض خطر قرار می دهد: فی اموالکم و انفسکم.

→

حمام است و مزدوران دنیا تونتاب و همه آور، بهره اهل ایمان و تقوا همین شستشوی در حمام و به هوای باز برگشتن است:

که از آن حمام تقوا روشن است
زانکه در گرمابه است و درنقا است
بهر آتش کردن گرمابه دان
تا بود گرمابه گرم و بانوا
ترك تون راعین آن گرمابه دان
هست پیدا در رخ زیبای او
از لباس و از دغان و از غبار

شهوت دنیا مثال گلخن است
لیک قسم متقی زین تون صفاست
اغتیا مائنده سرگین کشان
اندر ایشان حرص بنهاده خدا
ترك این تون گیر و در گرمابه ران
هر که در حمام شد سیمای او
تونیان را نیز سیمای آشکار

وتبلیغات و تهمت‌ها و شایعه‌سازیهائی که از زبان و ساخته کتاب دیده‌ها و آموزش یافته‌ها و مشرکین و دست‌ها و زبانهای ناپیدا، جو روحی و اجتماعی شما را نگران و مضطرب می‌سازد. همچون امروز که ماده پرستان مشرک و اهل کتاب شرق و غرب، همان روشهای مشرکان و اهل کتاب آن زمان را درباره اسلام و مسلمانان دارند، چون آئین توحید مخالف هر گونه شرك و طغیان است:

وَلْتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ ... آنچه در برابر این ابتلاآت و خطرات، پایدار می‌سازد و راه را روشن و باز می‌گرداند، صبر و تقوا است که ناشی از تصمیم‌ها و عزم راستخ ایمانی در همه پیشامدها و گرفتاریها می‌باشد: **وَإِنْ تَصَبَّرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ.**

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَآشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا، فَيُشْنِ مَا بَشَرُونَ.

این پیمان محکم خدا و پیمبران و وجدان علمی است که چون از هر جهت با رشته‌هایی توثیق گردیده بیش از عهد و نعهد است.

آیه کلی و شامل هر کیست که کتاب به او داده شده و آنرا دریافته به رهبری و قوانین و اصول حیاتی روشن گشته است. گر چه ظرف نزول، او تو الکتاب را به علمای یهود و نصارا منحرف می‌گرداند. همان دریافت و روشنی، مسؤولیت و نعهد آور و اخذ میثاق است برای تبیین و روشنگری دیگران. اخذ الله، اشعار به این دارد که مخاطبین همچون گذشتگان مشمول این عهد و میثاقند. مانند: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ، لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَآشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» اشعار به سود مردم دارد، که مردم و سود مردم را در نظر گیرند، آگاهی و تبیین برای مردم از هر سودی برتر

جمله بهر نقد جان ظاهر شدن
بهر این نیک و بدی گامیخته است
در حقایق امتحانها دیده‌ای

۱- خوف و جوع و نقص اموال و بدن
این وعید و وعده‌ها انگیزنده است
پس محک می‌بایدش بگزیده‌ای

است ، همینکه مردم روشن و آگاه شدند منافع و مضار خود را می‌شناسند . و لا تکتمونه، تا کیدمؤ کدلنبینه، است. چرا که مردم روشن و آگاه نشوند، و برای آنان کتاب و علم و مسؤولیتها و هدفها تبیین نشود و مکتموم ماند، رسالت روحی تکامل بخش بی حاصل می‌ماند. چنانکه گویا رسالت و نبوتی نبوده ، اهل کتاب و دانش، پس از گذشت زمانی ، نه‌اینکه این میثاق محکم را نادیده گرفتند و از برابر دید خود برکنار کردند، آنرا یکسره پشت سر افکندند : فنبذوه وراء ظهورهم . برای چه ؟ برای جلب هوای طاغوتها یا هوسهای عوام که هر چه باشد در برابر آن میثاق بهای اندکی است: **وَ أَشْتَرُوا بِهٖمَّا قَلِيلًا؛ فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ .**

لَا تَحْسَبَنَّ الدِّينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبْنَهُمْ بِمَقَازَةٍ مِّنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ . وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

قرائت مشهور لایحسبن بایاء است، به قرینه «فلا تحسبنهم»، «الذین یفرحون»، مفعول اول «بمقازة من العذاب» مفعول دوم است، به قرائت لایحسبن بایاء ، الذین، فاعل و مفعول اول مقدر است. لایحسبن الذین یفرحون... انفسهم. به هر صورت این آیه نیز همچون آیات همانندش، بیان واقعیت دیگر است از گمانها و اندیشه‌ها و حسابهای پیش خود گروهی از مردم که باید زودده شود و اندیشه‌ها و افکار با ایمان از آن پاک گردد: نباید گمان کنید و پندارید که چون مردمی قدمی در راه حق بردارند و یا دستی به بخشش بکشایند و به آن سر خوش و مغرور شوند و سد راه خدایند و چشمداشت به ثناخوانی نسبت به خود را درباره آنچه نمی‌کنند داشته باشند بی آنکه برای مردم سودبخش و خدمتگزار باشند، اینها برکنار از عذابند و رستگارند. همه اینها در معرض عذاب و سقوط هستند و رهائی ندارند: **فَلَا تَحْسَبْنَهُمْ بِمَقَازَةٍ مِّنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ .** تکرار لایحسبن، برای همین است که مسلمانان مرعوب و مجذوب آنان نشوند و یابدارشان نیندارند. این گمان باید از اذهان زودده شود ، مانند گمان به‌اینکه با اظهار ایمان و یا ایمان قلبی به بهشت راه می‌یابند بی آنکه به جهاد برخیزند و یابرداری کنند: **وَ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا**

يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمُ الصَّابِرِينَ . آیه ۱۴۲ ، یا همچون گمان اینکه کشته شدگان راه خدا مردماند و زنده گی و آثارشان پایان یافته: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا . آیه ۱۶۹ ، یا همچون این گمان که مال و قدرت کافران نشانه خیر و به سود آن است: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرٌ لَّا تَفْقَهُمْ . آیه ۱۷۸ ، و نیز گمان بخل و رزان که از انفاق خودداری می کنند به خیر آنان می باشد: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرٌ لَّهُمْ . آیه ۱۸۰ . این گمانزدائیها با فاصله در آیات این سوره آمده تا اندیشه های آلوده و انحرافی از افکار آنان پاک گردد و موانع ذهنی حرکت و پیشرفت و تکامل برای مجتمع اسلامی برداشته شود، تا خود و جهانرا یکسر در تصرف و ملک خدا بنگرد و همی در آن بیندیشند و بر صبر و تقوا و عزم پایدار باشند، چون تصرفی فوق هر تصرف و تدبیری برتر از هر تدبیر و قدرتی برتر از هر قدرت ، قدرت ها کم بر جهان است.

وَاللَّهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . همینکه آسمان و زمین و آنچه در آنها است، ملک حقیقی خداوند است، او پدید آورده و بر پاشان داشته و به اراده او بر پاهستند و در آنها پیوسته تصرف دارد، از کهکشانش تا ذرات تا پدید آمده ها تا انسان که خود مالک خود نیست و وجودش و همه جهازات مرموز و معلومش به علم و اراده خود پدید نیامده خود کار و فعالیت دارند، پس چرا انسان خود را در تصرف مال و ثروت و قدرتهای کاذب گذارد تا اگر مالی می دهد و خدمتی می کند سرخوش شود ، و چشمداشت ثنای دیگران را داشته باشد و یا از مالی که از آن او نیست و ملکی اعتباری و وهمی است ، بخل ورزد : «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ...» «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ...» چون ملک او است اگر خود را ملک آرزوها و آمال و مال ساخت، نباید خوشنود شود و آنرا خیر خود پندارد : «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرٌ لَّا تَفْقَهُمْ ...» چون ملک اوست نباید گمان کند اگر با اختیار خود را در تصرف او گرداند و در راه او جان داد مرده است: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا ...» نباید گمان کند که جز با دادن جان و مال و ابتلاء ، درهای بهشتش باز شود: «وَمَنْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ ...» این

مملو کیتها و وابستگیهای روحی و گمانهای پست جز از طریق تفکر متعالی و دید جهانی حاصل نمی شود و دریا بد که سراسر آفرینش نماینده و نشانه چنین تصرف عالمانه و قدرتمندانه است.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ آيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿۱۹۱﴾

بیگمان در آفرینش آسمانها و زمین و پی در پی آمدن شب و روز هر اینه نشانه هائی است برای دارندگان مغز .

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿۱۹۲﴾

کسانی که ایستاده و نشسته و بر پهلو- هایشان خدارا به یاد می آورند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند: پروردگارا این رابه باطل نیافریده ای، منزهی تو پس نگه دار مارا از عذاب آتش.

رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿۱۹۳﴾

پروردگارا بیگمان هر که را تو به آتش در آوری پس خوارش ساخته ای و مستمگران راهیج یاوری نیست.

رَبَّنَا إِنَّا أَسْعَنَّا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ﴿۱۹۴﴾

پروردگارا بیگمان شنیدیم مانند آهنگنده ای را برای ایمان ندا می دهد که به پروردگارتان ایمان آرید پس ایمان آوردیم ، پروردگارا پس بپوشان برای ما گناهان ما را و محو کن از ما بدیهایمان را و بعیران ما را با نیکان (ابرار) .

رَبَّنَا وَإِنَّا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا نَخْشَىٰ يَوْمَ الْبَيْعَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْبِعَادَ ﴿۱۹۵﴾

پروردگارا و بیخشای ما را آنچه بر عهده فرستادگانت به ما وعده کردی و خوار و پست مگردان ما را روز قیامت، بیگمان تو خلاف نمی کنی وعده دادن را .

فَأَسْتَجِبْ لَهُمْ رَبِّهِمْ إِنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّمَّنْ ذَكَرُوا أَنِّي بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَذُكِرُوا هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقُتِلُوا وَقُتِلُوا لَئِنْ كَفَرُوا عَنْهُمْ سَيَّرُهُمْ وَإِذْ خَلَقْتُمْ جَنَّتِ نَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا إِلَّا نَهْرًا تَوَابًا مِّمَّنْ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ التَّوَابِ ﴿۱۹۶﴾

پس پذیرا شد خواست ایشانرا پروردگارشان : بیگمان من تباه نمی سازم عمل هر عمل کننده ای از مرد یا زن شما را برخی از شما را از برخی دیگر، پس کسانی که هجرت کردند و از سرزمین خود بیرون رانده شدند و در راه من آزار و اذیت شدند و جنگیدند و کشته شدند هر آینه حتما محو

→

می‌سازم از ایشان بدیهایشان را و حتماً واردشان می‌کنم به باغهایی که از بن آنها نهرها روان می‌شود به عنوان پاداشی از پیشگاه خدا، و خداست در پیشگاه او نیکو پاداش.

هر گز نیاید در شهرها (و سرزمینها) روی گردانیدن کسانی که کفر ورزیدند فریفته‌ات کند.

بهره‌ای اندک و سرانجام جایگاهشان جهنم است و چه بد آرامشگاهی.

لیکن آنانکه پروردگار خویش را هر واپسینه ساختند ایشانرا است باغهایی که در بن آنها نهرهایی می‌رود جاودانه‌اند در آنها، نعمتهایی است در دسترس قرار گرفته از پیشگاه پروردگار و آنچه نزد خدا است بهتر است برای نیکان (ابرار).

و بیگمان از اهل کتاب هر آینه کسی هست که به خدا و آنچه به سوی شما نازل شده و به سوی خودشان نازل شده ایمان می‌آورد فروتنانه خدا را، نمی‌خرند به آیات خدا بهائی اندک را، آنان راست مزدشان در پیشگاه پروردگارشان، بیگمان خدا سریع است در رسیدگی به حساب.

ای کسانی که ایمان آوردید، پایداری کنید و یکدیگر را به پایداری فراخوانید و با یکدیگر پیوند داشته باشید و هر واگیرید خدا بر ابا باشد که به رستگاری و فلاح دست یابید.

لَا يَغْرِبُكَ قَلْبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ ⑩

مَكَانٍ قَلِيلٍ ثُمَّ مَا لَهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَكَادُ ⑪

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ
اللَّهِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ بَرَّاهِ ⑫

وَبِئْسَ مِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ
إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَشِعِينَ لَهُ لَا يَسْتُرُونَ
بِآيَاتِ اللَّهِ تَمَتُّنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ
رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ⑬

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا
وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ⑭

توضیح برخی از لغات :

خلق: (به فتح خ)، به معنای حصولی: پدیده، آفرینش، اندازه مقدر. به معنای مصدری: آفریدن، پدید آوردن، یکسان کردن، رام و نرم کردن. اگر حاصل مصدر

و وصفی باشد : آفرینش .

خُلِقَ (به ضم خ) : خوی، عادت، منش . خُلِقَ (به ضم خ و لام) : پاره ، از هم-
کسیخته، پوسیده

آیه : نشانه، علامت ، نمودار . از ای^۲ (مشدد) استفهامی یا اعجابی یا مخفف
ندائی، از آن رو که آیه اعجاب انگیز و موجب استفهام و صاحب نشان است ، یا
از آوی : بر گشتن و جای گرفتن ، چون آیه معنی را به سوی و مبدأ و منشأ
آن می برد .

آبَاب ، جمع لُب (به ضم لام) : خالص از هر چیز ، گزیده ، عقل خالص ،
اندیشه پاک، قلب، مغز . از لَب (به فتح لام) : جای گرفتن، ماندن و ملازمت در جنائی .
باطل (مقابل حق) : بی پایه ، بیهوده .

بَحْرِي : زبونی، فرومایگی، پستی، سرشکستگی، درهم شکستگی .

أَبْوَاب جمع بَوّ (به کسر باء) : خیر و نیکی گسترده . بَوّ (به فتح باء) : بیابان
وسیع . بَوّ (به ضم باء) : گندم (دانه غذائی پر بهره و برکت) .

أَسْتَجَابَ (فعل ماضی از باب استفعال) از جَوّب : قطع کردن : برداشتن
مانع و فاصله .

أَضِيعُ (فعل متکلم از باب افعال) ، ضیاع : بی نتیجه و اگذاردن ، به خود
رها کردن .

تَقَلَّبُ (مصدر باب تفاعل) : از این رو به آن رو گشتن ، به هر سو راه یافتن ،
به این سو و آن سوی روی آوردن ، در هر جا جای باز کردن، حیلہ گری، در هر چه
تصرف کردن ، تاخت و تاز ، از نعمتها و سرمایه ها همی بهره گرفتن ، چهره های
گوناگون نمایاندن .

نُزِلَ (به معنای حصولی و فردی) : آنچه در دسترس و برای پذیرائی مهمان
آورده شود . اگر جمع نازل باشد : فرآورده های برای پذیرائی ، نزول یافته ها .

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ.

فی خلق السماوات، نه همان نمای ظاهر آنها . « السماوات والارض » ، اشعار به قوای درونی و چگونگی اطوار و نظم آنها دارد ، همه اینها نشانه‌ها و نمودارهای تصرف و تدبیر حکیمانه است . «اولی الالباب» ، به جای «ذوی الالباب» ، اشعار به خرد ذاتی و فطری دارد که از آلودگی به اوهام و دانشهای غرور انگیز خالص و پاک باشد و همین حقیقت و شخصیت گزیده انسان است:

آسمانها و زمین و آنچه در آنها پدید آمده و می آید و دیگر گونیهایی در پی آمدن شب و روز، در دید سطحی و همالود و افکار کوتاه که چون حیوانات ظواهر را می بینند جز اشیاء گوناگون و تاریک و روشن و پرده‌های رنگارنگ نیست؛ از این نظر، حجابی است که بر رخ جهان واقعی گسترده شده است. مردمی در آنها جز عناصر و ماده و فعل و انفعالات و خواص و آثار مختلف نمی بینند. اهل منطق و استدلال پیوسته از مصنوع بودن آنها به صانع و از معلول بودن آنها به علتی و از حدوث به علت محدث استدلال می کنند. برای آنها که عقل فطری پاک و ذهن نیالوده تا بناک دارند - اولوالباب - سراسر آسمانها و زمین با همه اسرار و اطوارش و آنچه در آنها پدید می آید، نشانه‌ها و نمودارها و آئینه‌هاییست - آیات - که هر جزء و کل آن ، علم و حکمت و قدرت و ملک و کمال مطلق را می نمایاند . مانند نوشته و کتاب گشوده‌ای که بعضی همین خطوط و نقش و صفحات آن را می بینند ، دیگری به چگونگی و نقش و به نوع آن توجه دارد و آنها را تجزیه و تحلیل و مقایسه می کند . دیگری تنها حروف و کلمات آن را می خواند تا خوانا شود و مطالب و مقاصد نویسنده را دریابد . آن دیگر ، همین از نوشته و خط به نویسنده و بعضی خصوصیات روحی و زمان و مکان او استدلال می کند. بعضی ، می خوانند و در سراسر نوشته ، افکار و اندیشه و عواطف و احساسات و اخلاق و قدرت استدلال و هدفها و مقاصد نویسنده را می نگرند و چه بسا توجهی به چگونگی و حروف کلمات و ترکیب بندی آن ندارند! اینان اولوالباب هستند که از قشرها و پوست‌ها و

ظواهر می گذرند و به لب و مغز و تفکر می رسند، آنچنانکه عقل و تفکر و نظریات نویسنده توانا، اندیشه و ذهن اندیشمند را فرامی گیرد و در هر حال که هست نمی تواند او را نبیند و از یاد ببرد، صاحبان لب هم که در وجود خود وجهائی که از هر سو آنان را فرا گرفته و پیوسته دگرگون می شود، همیشه و در هر حال به یاد جهان آفرین هستند.

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا، سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ .

الذین، وصف اولی الالباب است، وجودشان همه آگاهی و یاد است و پیوستگی به او. تذکر و آگاهی، اولین اثر مغز و خرد لب است، همینکه آگاهی و تذکر شدت گرفت همه حالات و اطوار انسان را فرامی گیرد: قیاما و قعودا و علی جنوبهم، در حالیکه ایستاده و یا قیام به کار و انجام مسؤلیت کرده یا در حال جهاد است، چه آنگاه که آرمیده و نشسته و یا پهلو بر زمین نهاده و در حال خفتن و یا شهادت است؛ اینگونه آیه نگری، یاد و آگاهی آور است و آگاهی و تذکر آیات او را به تفکر وامی دارد و هر چه بیشتر در آفرینش آسمانها و زمین و پدیده ها و مبادی و غایات آنها می اندیشد، تفکر خردمندانه آنرا به ربوبیت کامل می رساند و از زبان و اندیشه شان این حقیقت بیان و اعلام می شود و تجدید نظر و تفکر در خلق آسمانها و زمین، رهنمائی به بی هدف بودن یا هدفداری و هدف نهائی است که در وجود جامع و کامل و فشرده انسان و تربیت و تکامل او تجلی کرده است: ربنا ما خلقت هذا باطلا پیوستگی این دریافت منفی و اعلام آن به ربنا کمال خشوع در برابر ربوبیت و دریافت و اظهار آنرا با همه ذهن و اندیشه (نه پیوسته به زبان: بقولون) و حقانیت و حکمت غائی را می نمایاند. آسمانها و زمین و پدیده ها و

→

عکس آن خورشید دائم برقرار
این معانی بر قرار و بر دوام
بلکه بر اقطار عرض آسمان
زانکه بر چرخ معانی مستویست
در مثال عکس حق، معنیست عکس

آب مبدل شد در این جو چند بار
قرنها بر قرنها رفت ای همام
پس بنایش نیست بر آب روان
این صفتها چون نجوم معنویست
عکسها را ماند این و نیست عکس

انسان گرچه در دید اولی، جدا جدا و پراکنده و مختلف هستند، در نظر نهائی همه با هم پیوسته و متحد و واحد و در یک مسیر هستند: «هذا، باطلاً، نه، اولئك، هؤلاء» باطل بیهوده و بی هدف. هیچ جزئی از اجزاء آفرینش بیهوده و برای خودش نیست، همچنین کل آن که يك واحد است و مورد اشاره «هذا»، و در تر کیب وجودی انسان متکامل به عقل و اختیار و استقلال و بسط یاب فشرده و شکوفا گردیده است. علت نخستین، حکمت و علم است که در اجزاء و پیوستگی و حرکات جهان نمایان شده «آیات»، علت غائی هم به حکمت و عقل و درك اختیاری می رسد. علت غائی ظهور همان علت فاعلی است. و همچنین علت مادی گیاه و درخت از بذر و میوه می روید و در ریشه ها و شاخه ها در گها گسترش می یابد و در نهایت به همان بذر و میوه مضاعف می رسد. در هر سلول و در هر عضو و بافت و قوای درگی و تحریر یکی هدفی نمایان است و هیچ يك برای خود نیست، چنانکه هیچ مصنوع بشری برای خود او نیست، نه چشم برای چشم و نه گوش برای گوش و همچنین... چشم برای دیدن، گوش برای شنیدن و... (خانه، میز، ماشین، فرش، برای خودشان نیستند) مجموع و کل انسان برای حرکت فکری و عقلی و بسط و کمال است. چون ربوبیت در آفرینش آشکار است نشاید که با همه آياتش باطل باشد، پس حق است و غایت و حکمتی در آنست، آن پروردگار حکیم، منزّه و پاک است از اینکه بیهوده بیافریند، چه، بیهودگی از نارسائی عقل و تدبیر و یا کوتاهی ملك و تصرف است، چون باطل و بیهوده نیست، انسان خردمند که خود را جزء این جهان می داند نباید به بیهودگی و باطل گراید تا با آهنگ آفرینش ناهاهنک و دچار درگیری و آتش شود. اگر انسان در تنگنای ماده و علاقه ها بخزد، دچار تضاد و زبونی و فرسودگی و آتش می شود؛ پس نباید منظور و مقصود نهائی ربوبیت «ربنا»، همین باشد، برتر و منزّه از آن است: *سُبْحَانَكَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ*. تفریع به «ربنا ما خلقت هذا باطلاً» است. هذا که اشاره به «خلق السماوات والارض» یا «السماوات والارض» دارد همین هماهنگی و وحدت جهان را می رساند. عذاب آتش از درماندگی در علاقه های متضاد کامل بر می آید. *ومن زحزح عن النار وادخل الجنة...*: پروردگارا تو برتر و منزّهی از بیهودگی

«باطل»، جهان را به دست اتفاق و تصادف رها نکرده‌ای. احتمالات بی‌حد اتفاق و تصادف در یک جزء جهان هم که به سوی هدف و مقصدی رهبری می‌شود باور کردنی نیست، جز برای اندیشه‌های درهم و محدود و نه صاحب لب، چه رسد به همه اجزا و کل آن، تا انسان که اگر از جهت گیری و حرکت به سوی هدف بازماند و از خود بیگانه شد، درمانده و زبون می‌گردد و زبونی آتش و احتراق در پی دارد:

رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ .

تدخل، خبر از آینده و اخزیته، خبر از گذشته است که خزی به آتش می‌کشاند: آنان از پیش زبون و فرومایه و زیر دست شده‌اند. آنکه از بیهوده گرائی و ناهماهنگی با آفرینش تحول نیابد و باز نگردد، عذاب النار که در گیرش شده زبونی می‌گرداند و به خود داخلش می‌کشاند و دیگر یار و کمک‌کاری ندارد، و این مقتضای صفت فعل ربوبیت است. و بیش از خزی و عذاب آتش، آنکه از قدرت ربوبی خود و جهان و هدف آن بیگانه شود و به باطل گراید، ناچار به خود و دیگران ستمگر است و در همان حال تنها و بی‌یار: *قَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ*. آنان مغز و وجدان ذاتی و انسانی «الباب» و استعداد‌های ذاتی خود را تباه کردند و زیر دست و زبون و مورد بهره‌کشی دیگران شدند و راه دوزخ و آتش را به روی خود گشودند. اندیشمندان آگاه با رهبری عقل فطری و پاک خود تا به این حد پیش می‌روند و درمی‌یابند که آن مبدأ قدرت و کمال بی‌پایان، انسان و جهان را باطل - بیهوده و بیهدف - نیافریده است و باطل گرائی در جهت ضد حرکت آفرینش است و خزی و آتش و بیگانگی و بی‌باری در پی و در بر دارد: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ . رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» - پس از این نفی ما خلقت... در پی اثبات آتند، که مسیر و هدف چیست و چگونه و با چه هدایتی باید آنها را به وضوح و با همه جهات در یابند؟ باید منادیان و داعیانی برانگیخته شوند تا غایت و مسیر انسان و مسؤولیت‌ها را تبیین کنند و دعوت و مکتبشان راه‌گشای عقول

۱- فَإِنَّ الْغَايَةَ أَمَامَكُمْ وَإِنَّ وَّرَاءَكُمْ السَّاعَةَ تُعَدُّوكُمْ. تَخَفُّوْا تَلْحِقُوا، فَإِنَّمَا يَنْتَظِرُ بِأَوْلِيكُمْ

و شعور خالص فطری باشد. اگر نه، این خود نارسائی و کوتاهی در جهت کل آفرینش است. اینها در میان غوغای تاریخ و نداها و دعوت‌های طاغوتی و شیطانی و سران و ادیان مسخ و نسخ و یا کتمان و دیگر گون شده و فریبنده که مردم و گروهها را در پی خود و سرسپردگی به خود می‌خوانند، ندای راستین کسانی را که به ایمان و ربوبیت و تربیت می‌خوانند، خود می‌شناسند و تمیز می‌دهند، ندائیت با گوش و هوششان آشنا و هماهنگ:

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا ، رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ
كُفْرَنَا سَنُتَابِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ .

اولوالباب از نظر عمیق و آگاهانه در آفرینش، تذکر و هشیاری می‌یابند، هشیاری به تفکرشان و امی دارد و تفکر در حکمت آیات به غایت و آینده بینیشان رهبری می‌کند و به راز رستگاری و به علت سقوط انسان در آتش سوزانی که همه قوا و استعدادها و حیات روحی و اجتماعی و جسمی او را می‌سوزاند، پی می‌برند. و چون چنین هشیار و بیدار و آگاه شدند، گوش هوش آنان آوای منادی حق را از میان غوغای حیات و نعره‌های ستم و شهوات می‌شنود. اینها از شناخت مبدأ و معاد به شناخت نبوات می‌رسند و بدان روی می‌آورند: رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ. منادیاً معرف منادی خاصی نیست، منادی‌ای که چهره‌اش ناشناس است. چون این آیات معرفی انسانهای برتر است که در همه فصول تاریخ و در میان همه اجتماعات بشری، منادیی ایمانی بانگ می‌زند، چه در صورت پیمبران شناخته شده و خاتم پیمبران و چه مردان با ایمان و بانگ آوری که به بیداری و هشیاری بانگ در می‌دهند. ندا، چون بانگ از دور است اشعار به دور بودن صدای آنان در میان اجتماعاتی است که پر از صدا و نعره‌های شرک و بت پرستی و شهوات است؛

→
آخِرُكُمْ. (علی منادی ایمان. نهج البلاغه، خطبه ۲۱) « پس بیگمان مقصد نهائی در پیش روی شما است و بی هیچ شکی ساعت (لحظه تعیین کننده نهائی) شما را به پیش می‌راند، سبکبار شوید تا ببینید، زیرا بیگمان چشم به راه گذاشته می‌شوند پسینانان برای پیشینانان.»

در حقیقت می‌توان گفت که از عمق ضمیر و وجدان انسان است، که پس از تفکر و فرو رفتن عقل در آفرینش و درک اینکه بیهوده آفریده نشده مقصود و هدفی در آن است گرچه به روشنی شناخته نشود، وجدان ناشناخته و ضمیر ناخود آگاه در پی آن تفکر آگاهانه و اختیاری از میان اندیشه و جواذب متضاد سر بر می‌آورد و ندای ایمان در می‌دهد. و نیز این نداء از عمق آفرینش بر می‌آید. تا شرائط و احوال پوینده و شنونده نداء چه باشد. و اگر نظر همین به منادی خاص و شناخته‌ای همچون رسولان یا خاتم آنان باشد، باید «المنادی و یا الرسول» گفته می‌شد. لایمان، جهت نداء و ان آمنوا، بیان آنست. منادی در میان نداهایی که در جهت گوناگون و به سود خود آنها است، در جهت و به سود ایمان نداء می‌دهد، و فرمان دعوتش، آمنوا بر بکم است. بریدن آن انسان متفکر از هر رب و ارباب ساخته و پیوستن به رب خود و دریا بنده و شنونده، همینکه این ندای جانفزا و دلنواز را بشنود بیدرنک گوید: فامنا. ایمان گرایش و حرکت و جذب به غیب و ربوبیت متعال است، و عائق و جاذب مخالف آن: ذنب و سیئه، می‌باشد. ذنب چنانکه از اصل لغوی آن بر می‌آید، از آثار نفسی و دنباله جواذب مرتبه حیوانی و مواریث و لوازم آن و باقیمانده و گذشته غرائز پست و بازدارنده و عقب کشاننده ایست که از حرکت بیشتر و ایمانی باز می‌دارد و یا بر می‌گرداند و یا کند می‌کند. سیئه انحراف و بدی در مرتبه انسانی است، که عقل و ایمان را تیره می‌کند. مغفرت ذنب را قطع و جاذبه مخالف آنرا سست می‌کند. تکفیر سیئه، زدودن تیرگی گناهان در مرتبه انسانی است چون غرور و کبر و خودبینی که دید عقل ایمانی را می‌پوشاند. مغفرت ذنب به سود تعالی انسان، تکفیر سیئه زدودن غبار گناه از مسیر است: اغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا. در این تعبیر بس بلیغ و عمیق باید بیش از این دقت شود. آن ایمان به رب مضاف و این مغفرت ذنب و تکفیر سیئه، استعدادها را شکوفان و نیروها را هماهنگ می‌کند تا یکسر مجذوب خیر و همپرواز با ابرار، همانها که وجود و دیدشان وسعت یافته (به لغت ابرار مراجعه شود) گردند.

آنان چشم به پایان این زندگی دوخته‌اند که همه استعدادهایشان در جهت

کمال و قرب و بسط و انبساط به فعلیت رسد - ایفاء و توفیه گردد - در دنیائی که انسانها زبون و فرسوده و وامانده شده‌اند، آنان با ابرار و مصاحبت و همراهی آنان وفات یابند: و توفنا مع الابرار - آنان که از بندها رسته و از تنگناها برآمده و شکوفا و باز و خیر بخش و خیر گستر شده‌اند: پس از گذشت از گذرگاه دنیا و وفات با ابرار، در انتظار لطف خدایند و چشم به نویدهای ربوبی دارند که به عهدهٔ رسل گذارده شده نگران آینده می‌شوند که مبادا به زبونی و سقوط دچار گردند و می‌خواهند:

رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْوَعْدَ .

این مسیر حرکت و کمال عقلهای فطری خالص ناآلوده و نامحدود به تقالید و تأثیرات میراثی و اجتماعی و تلقینهای آموزشی محدود «الباب» است: دارندگان چنین عقل پاک از آیه نگری در آفرینش، آگاهی و تذکر می‌یابند، از تذکر به تفکر و از تفکر به باطل و بیهوده نبودن آفرینش و سپس لزوم بعثت رسولان برای تبیین و اثبات هدفها و مقاصد و مسؤولیت و تکالیف انسان، و شناخت ندای رسا و دعوت آنان که آشنای با فطرت و شعورشان است. در نهایت کوشش و حرکت در مسیری که بوسیلهٔ رسل هدایت شده‌اند و امید به نتایج آن و طی این مراحل فکری و عملی، رسیدن به مقام قرب و کمال ربوبی است:

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّمَّنْ ذَكَرَ آوَانِي ، بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ ، فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُؤْتُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ ، وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ .

فای تفریع و تکرار ضمائر «لهم، ربهم، منکم»، اختصاص این اجابت را می‌رساند. این افراد با پیمودن راه قرب و برداشتن موانع، مواجه و مخاطب مقام رب مطلق می‌شوند.

انی لا اضع، تبیین اجابت بر طبق سنت ربوبی و اجابت تعهد رسل است: روی اجابت نمایاند پروردگارشان برای آنان که به راستی من عمل هیچ عاملی از شما - همانها که اعمالشان متکی به صفت ربوبی (که هفت بار در این آیات آمده) و به چنان ایمانی است و از آن سرچشمه می‌گیرد - را تباہ نخواهم کرد، همه را منتج می‌کنم و به نمر می‌رسانم، نه اعمالشان هبط می‌شود مانند «اولئك الذين هبطت اعمالهم»، و نه آنانکه از اعمالشان آتش‌سوز و دوزخ می‌روید «ومن يعمل مثقال ذرة شراً يره». آنچه دعا‌های آنها را مستجاب و وعده‌های رسل را مُتَجَز می‌کند همان اعمال است. از هر عامل مؤمن که باشد، مرد باشد یا زن، که هر دو گونه در وصف ایمان و کمال ربوبیت، یکی و ناشی از یک نوعند: «انسان»، اگر چه در ساختمان جسمی یا روحیات متفاوتند. همان مرد و زنی که قرون و اندیشه‌های جاهلیت برای هر کدام دیوار فاصله و مرزی کشیده بود و آنها را از هم جدا بلکه دو نوع ساخته بود و یا می‌پنداشت: بعضکم من بعض، پس از تفصیل «من ذکر او انثی»^۱، بیان همین هموعی مرد و زن و یا هموع شدن آنان در سطح عالی اولوالالباب و ایمان است که از مرزهای جداکننده غرائز حیوانی می‌گذراند و هر دو را در تجزیه انسانی به هم می‌پیوندد. من ذکر او انثی بعضکم من بعض، در جواب دعا و درخواستشان بیان همین مقیاس کلی است و بس: عمل هر عامل مؤمن و متکی به رب، از هر که باشد، ضایع نمی‌شود، نه استجابت کامل هر سه دعاء «... فاغفر لنا ذنوبنا، کفر عنا سیئاتنا، توفنا مع الابرار». تا قدرت ایمان و خلوص و چگونگی عمل و شرائط، هنگام عمل و پیش از آن و پس از آن و تأثیرات متقابل و متفاعل چه باشد؟

۱- «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ لَّنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰٓةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ» نعل/ ۹۷ = هر کس عمل شایسته‌ای انجام داد از مرد یا زن در حالی که مؤمن است، پس بدون شك حتماً او را به زندگی پاکیزه زنده می‌داریم و حتماً پاداش می‌دهیم مزدشان را به چیزی بهتر از آنچه می‌کردند. «وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَاُولٰٓئِكَ يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُوْنَ فِيْهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ» غافر/ ۴۰ = و هر کس به شایستگی عمل کرد، از مرد یا زن در حالیکه او مؤمن است، پس آنان وارد بهشت گردیده بدون حساب (مورد نظر محدود شما) در آنجا روزی داده می‌شوند.